**حمید تقوایی**

**شوراهای کارگری، حزب و قدرت سیاسی**

یکی از نتایج شرایط و فضای انقلابی حاضر مطرح شدن ضرورت تشکیل شوراهای واقعی و مردمی از جانب فعالین و چهره های جنبش کارگری است. این گفتمان تازه آغاز شده اما از همین ابتدا مهر شرایط انقلابی و توازن قوای تازه میان کارگران و رژیم را برخود دارد.

کارگران اساسا در تجربه عملی خود و در اثر فروپاشی اقتصادی و ناتوانی حکومت در اداره کارخانه ها به ضرورت دخالت مستقیم در امور کارخانه و واحد تولیدی و به ضرورت تشکیل شورا برای بدست گرفتن کنترل تولید میرسند و این یک ویژگی شرایط متلاطم و پرتحولی است که از بعد از خیزش دیماه شکل گرفته و تا امروز ادامه یافته است. ازینرو باید گفت که روی آوری به شوراها، گرچه اساسا با هدف اداره و در دست گرفتن امور واحد تولیدی صورت میگیرد، قبل از هرچیز یک حرکت و تعرض سیاسی در دل جنبش سرنگونی طلبانه جاری است.

**نقش سیاسی شوراها**

برای پی بردن به نقش و جایگاه واقعی شوراها در جنبش کارگری و در کل جامعه ابتدا باید بر این نکته تاکید کرد که گرچه شوراها بر متن بن بست و تلاشی اقتصادی حکومت به جلو رانده میشوند اما اهمیت و جایگاه آنها مدیریت و اداره و کنترل تولید در هر کارخانه و مرکز تولیدی نیست و نمیتواند باشد. شوراها نه امروز و نه حتی فردا بعنوان سنگ بنای حکومت سوسیالیستی چنین نقشی ندارند.

امروز (یعنی در دوره انقلاب و قبل از سرنگونی) شوراها اساسا ارگانهای مبارزه علیه رژیم هستند. و اگر در کارخانه ای در پروسه تولید دخالت میکنند بخاطر نیازها و خواستهای پایه ای است که کارفرما و دولت نه قادر به تامین آن هستند و نه دیگر توان ممانعت از اقدام مستقیم کارگران را دارند. دخالت شوراها در تولید (یا توزیع و فروش) محصولات کار خود، که از دیماه تاکنون در هفت تپه و چند واحد دیگر شاهد بوده ایم، یک نمونه کلاسیک "عمل مستقیم کارگری" در شرایط انقلابی است. به این معنی حتی وارد شدن شوراها به عرصه کنترل کارخانه یک نوع چالش سیاسی حکومتی است که اتوریته و توانش در کنترل کارخانه و حتی جامعه را تا حد زیادی از دست داده است. این یک اقدام اقتصادی نیست بلکه حرکتی سیاسی و در جهت خلع ید سیاسی از حکومت بورژوائی ای است که دیگر توان حتی اداره کارخانه را ندارد.

هر نوع اشتباه گرفتن نقش شورا با کنترل تولید در کارخانه نه تنها این نقش سیاسی را تضعیف میکند بلکه به یک نوع آنارکوسوسیالیسم و آنارکوسندیکالیسم، به یک نوع سوسیالیسم غیر سیاسی و کارخانه ای، دامن میزند. به این توهم دامن میزند که گوئی تولید سوسیالیستی یعنی کنترل کارگران هر واحد تولیدی بر کارخانه خود! این نه تنها امروز بلکه بعد از خلع ید سیاسی طبقه سرمایه دار و تشکیل دولت شورائی نیز ممکن نیست. سرمایه یک رابطه اجتماعی است و باید اجتماعا نفی شود و نه کارخانه به کارخانه. باید رابطه اجتماعی بین کار و سرمایه نفی بشود یعنی نیروی کار دیگر کالا نباشد و استثمار، مالکیت خصوصی بر کارخانه ها و وسائل تولید (از ماشین آلات گرفته تا زمین و معادن و جنگلها و غیره) و کل مکانیسم بازار نفی بشود. و این امری است سراسری که تنها با تصرف قدرت سیاسی بوسیله حزبی که طبقه کارگر را نمایندگی میکند امکان پذیر است. بدون حزب و بدون قدرت سیاسی، حتی اگر در همه کارخانه­ها شورا تشکیل شده باشد و همه کنترل کارخانه خود را در دست گرفته باشند، سرمایه نفی نخواهد شد بلکه برعکس مکانیسم بازار شوراهای کار بدست را ورشکست خواهد کرد. به نظر من آنارکوسوسیالیسم تخیلی ترین نوع سوسیالیسم است.

**جایگاه استراتژیک شوراها**

از نظر سیاسی و استراتژیک روی آوری جنبش کارگری به شورا برای اعمال اراده خود و اداره و کنترل تولید در شرایطی که دولت و کارفرما عجز و ناتوانی خود را نشان داده اند گام عملی مهمی در نفی دولت مافوق مردم و سازمانیابی برای دخالت مستقیم و بی واسطه در امر حاکمیت است. کارگری که در روند انقلاب در شورا متشکل شده و کنترل کارخانه را بدست گرفته بعد از پیروزی انقلاب بسادگی امور را به دولت و کارفرماهای تازه تحویل نخواهد داد و به خانه نخواهد رفت. انقلاب بوروکراسی و ماشین دولتی طبقه حاکمه را در هم میکشند و شوراها برآیند این روند نفی دولت مافوق مردم هستند. نه تنها شوراهای کارگری بلکه شوراهای مردم در محل کار و تحصیل و در ادارات و در دانشگاهها و حتی در ارتش، در ابعادی که بعنوان مثال در انقلاب ٥٧ ایران شکل گرفت، محصول از هم پاشیدن دستگاه دولتی بوسیله انقلاب هستند. این خود اولین نماد و یا جوانه شکلگیری آلترناتیو حکومتی طبقه کارگر است. احزاب و نیروهای سیاسی طبقات دارا تلاش خواهند کرد دولت فروپاشیده در اثر انقلاب را ترمیم کنند، تا آنجا که میتوانند نهادهای دولتی را از ضرب تعرض انقلابی توده مردم نجات بدهند و ماشین دولتی را، حداکثر با تغییر مهره ها و مقامات و با ظاهری متفاوت، دوباره احیا کنند. کاری که دقیقا خمینی و طرفدارانش بعد از قیام بهمن انجام دادند.

در مقابل این تلاشها کمونیستها نه تنها با افشاگری از احزاب راست و نه تنها با روشنگری و تبلیغ سیاستها و اهداف خود، بلکه بطور عملی با اتکا به شوراهای کارگری و مردمی که در طی انقلاب شکل گرفته است خواهند ایستاد. ازینرو باید گفت شوراها نه تنها در دل انقلاب و در مبارزه کمونیستها و طبقه کارگر علیه حکومت موجود جایگاه اساسی ای دارند بلکه در شکل دهی به آلترناتیو حکومت کارگری، در مقابل جمهوری اسلامی و فراتر از آن در مقابل هر نوع حکومت طبقاتی مافوق مردم، نقش تعیین کننده ای ایفا میکنند.

**حزب و شوراها**

این نقش و جایگاه شوراها، چه در سطح مشخص برای بزیر کشیدن حکومت موجود و چه در سطح استراتژیک در نفی دولت مافوق مردم، بدون حضور و دخالتگری و رهبری حزب طبقاتی کارگران امکان پذیر نیست. طبقه کارگر تنها بوسیله و با اتکا به حزب طبقاتی اش میتواند به قدرت سیاسی را دست یابد. آنارکوسوسیالیسم این واقعیت را انکار میکند.

دیدگاه سیاسی متناظر با آنارکوسوسیالیسم، نادیده گرفتن اهمیت و نقش حزب سیاسی طبقه کارگر و برقرای اتصال کوتاه بین "خود کارگران" و یا شوراهای کارگری با قدرت سیاسی است. این عملا بجز محروم کردن طبقه کارگر از قدرت سیاسی معنائی ندارد. همانطور که کنترل شوراها بر هر واحد تولیدی خودبخود به معنی سوسیالیسم نیست، از نظر سیاسی نیز گسترش و اعمال اراده شوراها خودخود به معنی خلع ید سیاسی از طبقه سرمایه دار نیست. بدون حضور و دخالتگری فعال یک حزب انقلابی که افق سوسیالیسم را در برابر جامعه قرار بدهد و کل جامعه را در جهت سیاستها و اهداف سوسیالیستی طبقه کارگر بسیج کند سخنی هم از تصرف قدرت سیاسی بوسیله طبقه کارگر نمیتواند در میان باشد. چه از نظر سیاسی و چه اقتصادی سوسیالیسم از شوراها تراوش نمیکند. یک حزب انقلابی کمونیست لازم است تا هم در شوراها و هم در کل جامعه سیاستهای سوسیالیستی را نمایندگی کند و نقد سوسیالیستی وضع موجود را به یک گفتمان و دیدگاه و جهت گیری سیاسی گسترده و پرنفوذ در جنبش کارگری و در عرصه های مختلف مبارزات انقلابی توده مردم تبدیل کند.

اگر این نکته را قبول داشته باشیم، یعنی اگر قبول داشته باشیم که شرط لازم تحقق سوسیالیسم تصرف قدرت سیاسی بوسیله حزب طبقاتی کارگران است آنوقت لاجرم به این سئوال باید پاسخ گفت که حزب چگونه میتواند قدرت سیاسی را تصرف کند؟ حزب ما با نظریه "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" به این سئوال جواب داده است. این جواب برای چپ سنتی و متداول بقول منصور حکمت "کفر" است. یک جزء این "کفرگوئی" اینست که هر انقلابی، از جمله و بخصوص امروز انقلاب سوسیالیستی، امری توده ای و همگانی است. انقلاب سوسیالیستی یعنی انقلاب اکثریت عظیم جامعه تحت رهبری سوسیالیستها. سوسیالیستی بودن انقلاب به این معنی نیست که کارگر اعتصاب میکند و تظاهرات میکند و به خیابان میریزد و بقیه مردم تماشا میکنند! برعکس انقلاب سوسیالیستی یعنی انقلابی که بخش عظیم جامعه را بحرکت در می آورد. توده مردمی که بدلایل مختلف از حاکمیت سرمایه به ستوه آمده اند- و امروز در هر جامعه ای و بویژه در ایران نود و نه درصد مردم این موقعیت را دارند- عملا و بطور عینی با طبقه کارگر همسو و هم سرنوشت اند و ازینرو میتوانند با افق طبقه کارگر، تحت هژمونی و رهبری طبقه کارگر، علیه وضع موجود و برای بزیر کشیدن حکومت به حرکت درآیند. (این عمیق ترین و رادیکال ترین و برجسته ترین بروز مبارزه طباتی بین دو کمپ کار و سرمایه است). تامین این هژمونی و رهبری تنها بقدرت حزب سیاسی طبقه کارگر امکانپذیر است.

تا آنجا که بحث ما در مورد شوراها مربوط میشود یکی از جلوه های مهم همگانی بودن انقلاب علیه نظام سرمایه داری روی آوری توده مردم به شورا و تشکلهای نوع شورائی است.در انقلاب ٥٧، علیرغم ضعف چپ و سازمانهای کمونیستی، در افکار عمومی مردم و در سطح وسیعی در جامعه آزادی نه با پارلمان و دموکراسی پارلمانی بلکه با اعمال اراده مستقیم شوراها در اداره امور جامعه تداعی میشد. در انقلابی که در حال شکلگیری است به طریق اولی تشکیل شوراها میتواند به امری توده ای و فراگیر تبدیل بشود. و این بار شوراها، برخلاف تجربه انقلاب ٥٧، به همت و با تلاش نیروهای کمونیست مانند حزب ما، سنگ بنا و ستون فقرات دولت برآمده از انقلاب باشد.

**شوراها و چپ فرقه ای**

چپ فرقه ای و غیرسیاسی از نظرات فوق در مورد نقش و جایگاه حزب و شوراها و رابطه آنها با یکدیگر و با قدرت سیاسی بیگانه است چون برای او سوسیالیسم نه یک امر سیاسی و فوری و عملی بلکه یک دگم ایدئولوژیک است. چپ فرقه ای شاخه چپ جنبشهای طبقات دیگر است و وقتی این شاخه بخواهد به زبان مارکسیستی صحبت کند ناگزیراست کارگر را به صنف تولید کننده، مبازه طبقاتی را به صحن کارخانه، و سوسیالیسم را به آنارکوسوسیالیسم تقلیل بدهد. نشاندن شوراها و کلا تشکلهای توده ای طبقه کارگر بجای حزب طبقاتی کارگران یک وجه مشترک چپ فرقه ای و آنارکوسوسیالیسم است. این جزئی از دیگاه و سیاست فرقه هائی است که مجیزگوئی از کارگران را با رادیکالیسم کارگری اشتباه گرفته اند.

این شیوه و ذهنیت را در برخورد این فرقه ها به انقلاب نیز مشاهده میکنیم. از نظر آنان انقلاب همگانی طبقاتی نیست، کارگری نیست بلکه دموکراتیک است، پوپولیستی است و غیره. از نظر چپ غیرکارگری مبارزه طبقاتی و مبارزه سوسیالیستی یعنی مبارزه کارگر بعنوان صنف تولید کننده علیه سرمایه دار بعنوان کارفرما و یا در بهترین حالت مبارزه کارگران علیه فقر و بیکاری و شرایط سخت معیشتی. همین تفکر بود که در روز ٢١ بهمن ٥٧ وقتی در خیابانها قیام در جریان بود در کارخانه ها مشغول مبارزه بر سر سود ویژه بود! امروز هم همین گرایش است که فکر میکند مبارزه علیه مذهب، علیه حجاب، علیه بیحقوقی زن وغیره طبقاتی نیست، مبارزه ای دمکراتیک و امر طبقات دیگر است که در بهترین حالت کارگر باید از آن حمایت مشروط کند.

ما از ابتدا، از همان دوره انقلاب ٥٧ تا امروز، در برابر این دیدگاه ایستاده ایم. در ایران امروز مبارزه علیه مذهب یک جبهه تعیین کننده مبارزه طبقاتی است و همینطور مبارزه برای رهائی زن. وقتی منصور حکمت گفت انقلاب آتی در ایران زنانه خواهد بود منظورش این نبود که کارگری و یا سوسیالیستی نخواهد بود. بلکه بر این تاکید میکرد که مبارزه برای رهائی زن یک جبهه اصلی نبرد طبقاتی در ایران است. انقلاب جنبش عمومی برای بزیر کشیدن حکومت موجود است و این جنبش تنها با هژمونی حزب طبقاتی کارگران میتواند به خلع ید سیاسی از طبقه سرمایه دار منجر شود. یعنی انقلابی سوسیالیستی باشد. انقلاب سوسیالیستی چیزی بجز انقلاب عمومی علیه نظام موجود تحت رهبری حزب سوسیالیستی نیست.

یک شاخص تامین این رهبری مقبولیت یافتن و مطرح شدن شوراها در سطح جامعه است. شکل گرفتن و سر بلند کردن شوراها نه تنها در جنبش کارگری بلکه در کل جامعه، شوراهای بقول رهبران جنبش کارگری "واقعی و مردمی"، نشانه و نماد مقبولیت توده ای افق و آلترناتیو سوسیالیستی طبقه کارگر در مبارزه برای بزیر کشیدن حکومت اسلامی سرمایه است.

**موخره**

اهمیت و جایگاه شوراها را تنها میتوان بر مبنای بحث و متد فوق باز شناخت و توضیح داد. در شرایط حاضر برافراشته شدن پرچم شوراها بوسیله رهبران کارگری یک گام مهم پیشروی جنبش انقلابی برای سرنگونی است دقیقا بخاطر اینکه یک تعرض سیاسی قدرتمند علیه جمهوری اسلامی است. بخاطر اینکه اقدامی است در جهت بالا رفتن ثقل جنبش کارگری و تامین هژمونی طبقاتی کارگران در جنبش عمومی برای بزیر کشیدن حکومت موجود. و در دل این حرکت نیروهای انقلابی کمونیست، بویژه حزبی مثل حزب ما که همواره بر شوراها و جنبش شورائی تاکید داشته و با شوراها تداعی میشود، نیز به جلو رانده میشود. مشروط بر اینکه درست سر بزنگاه سوراخ دعا را گم نکند و به آنارکوسندیکالیسم و آنارکوسوسیالیسم مسلط بر فرقه های چپ در نغلطد. مشروط بر اینکه بین شورا و سوسیالیسم، و شورا و تصرف قدرت، حلقه حزب را جا نیندازد و اتصال کوتاه بر قرار نکند و مانند چپ غیرحزبی و "مستقل" که همیشه با حزب و حزبیت و مشخصا با حزب مدعی قدرت سیاسی مثل حزب ما مشکل داشته است، بیماری کودکیِ طبقه کارگر "خودش" قدرت را میگیرد و "خودش" انقلاب را رهبری میکند و غیره اش عود نکند! اینها نسخه پیچی برای شکست است. پیروزی انقلاب سوسیالیستی بدون شورا امکان پذیر است اما بدون حزب انقلابی طبقه کارگر ممکن نیست. حزبی که قطب نمای حرکتش در شرایط حاضر تامین هژمونی سیاسی بر جنبش سرنگونی و تامین هژمونی فکری و نظری مارکسیستی بر چپ اجتماعی باشد. یک تفاوت اساسی دوره حاضر با انقلاب ٥٧ اینست که امروز چنین حزبی وجود دارد.